

مجموعه مکاتیب حضرت عبدالبرہاء

۷۵

BP
320
m35
v. 75

این مجموعه با اجازه محفل مقدس روحانی ملی ایران
شید الله ارکانہ بتعداد محدود بنظور حفظ تکثیر
شده است ولی از انتشارات مصوبہ امری نبیاشد
شهرالقدرہ ۱۳۳ بدیع

این مجموعه مکاتیب مبارک حضرت عبدالبهاء روح ماسواه فداء
در تاریخ ۱۲ شهر القدره ۱۳۳ بدیع مطابق
۲۴ / ۸ / ۲۵۳۵ به عنایت جناب آقای منوچهر روحانی دریافت
و پس از تهیه سواد عکسی اصل کتاب اعاده گردید . این
مجموعه بخط متصاعد الی الله جناب علی اکبر روحانی میلانی
(محب السلطان) علیه رضوان الله و بهائیه میباشد که
سالها بعنوان منشی محفل روحانی مرکزی ایران مصدر
خدمات ذیقیمت بوده و علاوه بر این خدمت مقدس با جمع آوری،
کتابت و تحریر و تکثیر بسیاری از آثار مبارکه یادگارهای
ارزنده ای برای جامعه بهائیه بی جای گذاشته اند

فهرست

عدد صفحات	مناجات
۲	ای خداوند بخشنده کوبک
۶	ای پروردگار این بجا پرگان
۹	پاک یزدانا جمیع پریشان تو
۱۳	ای پروردگار در این کو عظیم
۱۸	پاک یزدانا اگر چه دیوانه
۲۱	ای یزدان من خداوند مهربان من
۲۲	ای پروردگار این دوستان
۲۳	پاک یزدانا این جمع را

فهرست

عدد صفحات	مناجات
۵۷	پاک یزدانا گل گنه کاریم
۵۸	ای پروردگار
۶۰	ای یزدان مهربانم
۶۱	ای یزدان مهربان
۶۳	ای پروردگار آموزگاری
۶۶	ای پروردگار
۶۷	خداوند مهربانا
۶۹	پاک یزدانا خاک ایرانرا

فهرست

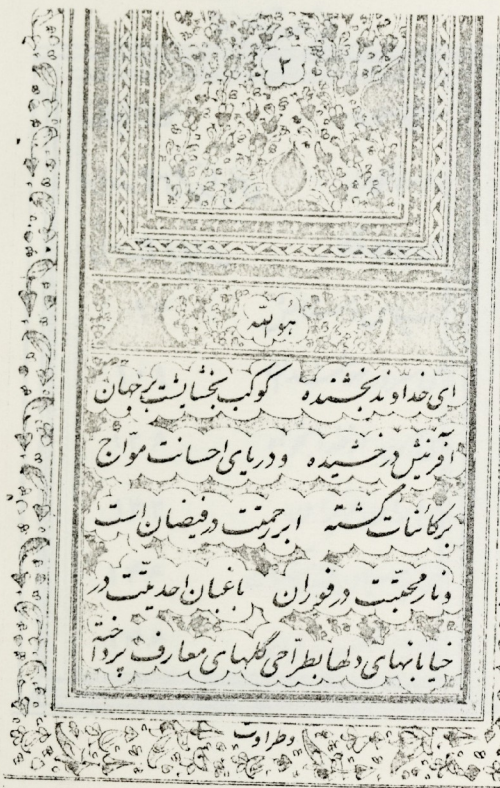
مناجات	عد صفحات
ای دلبر آفاق	۷۳
خداوند مهربانا	۷۵
رحمانا رحیمیا	۷۷
پروردگارا	۸۰
پروردگارا آمرزگارا	۸۲
پروردگارا مهربانا	۸۴
خداوند مهربانا	۸۶
پاک یزدانا	۸۷

فهرست

مناجات	عدد صفحات
پروردگار	۹۰
ای پروردگار	۹۱
سپاس و ستایش	۹۳
ای سرور هوشتن	۱۰۹
ای بهمن از خدا بخواه	۱۲۶
ای یاران عزیزان	۱۳۲
ای پرسیان بلند آشیان	۱۴۶
ای یار محرابان	۱۴۶

فہرست

مناجات	عدد صفحات
ہو اللہ اسی عزیز پارسی	۱۵۰
اسی ثابت بر پیمان	۱۵۷



و طراوت و لطافت بنیاد یافته نسیم
حدیقه و حدایتت جبار زنده نموده و پرتو
آفتاب موهبت قلوب و دستار امن و مود
حیام صهبای محبت عاشق را سیرت کرده و
آهنگ بدیع ملکوت ذرات کائنات آغوش و
حرکت آورده از بهر منی صوت تمیل و کبیر بلند
و از بهر کرانه آهنگ تسبیح و تقدیس مرتفع از
هر گوشه شور و ولوله و در هر مشیه نغمه پراکنده
در هر حدیقه طبع ملکوت در نغمه و آواز و در

هر گلشنی ببل توجیت بگلستانک معنوی دمساز
 آفاق در ابراز است و اقطار بصیت و آواز
 دمساز و ذرات وجود در اوج موهبت در
 پرواز این جمع پریشاز در انجمن غایت مجمع
 فرما و این گروه بسیر و سامان زاده پناه موهبت
 ملجا و ماوی بخش این خطه تشنه اسیر آب
 فرما و این سراب فرقت را بشراب صلت
 تبدیل نما در خان بی برگ را پر گل و شکوفه
 نما و بنوایان را توان راز و توشه ده بال

دپر

و پر شکستگار ابا و پری عطا کن
 افتادگان را دستگیر شو و بیچارگان را مجبور
 طفلان شیرخوار را از ندغی نیت شیرده و گود
 بیزبان در صد موهبت پرور نفوس
 از نفس و هوی مقدس کن و صدور را بنور
 هدی شرح نما و لهار از بر آلاشی کن و مطهر
 کن جانهارا بنجایش خلوق عظیم گلشن ابرار
 فرما ای پروردگار گنه کاریم ترحم فرما
 ای بزرگوار ستمکاریم عفو و مغفرت کن در

۶
 بردامی گرفتاریم آزادی بخش در صبر فرزندیم
 مطلق العنان کن این ظلمات قلوب را بنوری
 تبدیل فرما و این شهوات نفوس را بروح تقی مبدل
 کن تا در هوا می جان فراقی انقطاع پرواز نمایم
 و بیا در روی و خوبیت دما ساز گردیم تویی
 مقدر و توانا و تویی شنوا و بیایع

هوالا بھمی

ای پروردگار این بیچارگان شیفته روی
 تواند و افتاده کوی تو و سرمست جام هوی تو

و عاشقان خوی تو در بخت گریان دریند
 و در حرمان زهر فراق چشیدند شب و روز
 گریان تو اند و روز و شب تالان بسوی تو
 جز تو ندانند و غیر از تو شناسند و جز بسوی تو
 نمانند توئی بجا و پناهشان و توئی مبداء
 و منتهاشان اگر برانی و یا بجوانی و پیذیری
 و یا آبروی بنگان بریزی برزگوار کنی و یا
 شرمسار فرمایی توئی مختار توئی پروردگار
 توئی آموزگار اگر پسندی مهرمند ارجمند

گر کرد

کردد و اگر برانی هر بزرگوار خوار شود هر
 کلی خار گردد و هر سرور می خاک رهگذار
 پس ای آموزگار این بگذرا بنواز و کار این
 افکار باز بساز شمع در قلوبشان روشن
 کن و شهاب ثاقب بر هر اهرمن نماند
 یزدانیت برافروزد و پرده ظلمات بپاشد
 بسوزد تویی قادر و بینا حتی و توانا ندانند
 و شنوا راز درون را ابرازنا خارزار
 و طهارا گلشن و گلزار کن روح را فتوحی بخش

و جان

و جان و وجدان را بشارت و نشئه صبورگی

عنایت فرما ع ع

هو القیوم

پاک یزدانا جمیع پریشان تو بیگانه ایم

خویشان تو افسرده ایم شعله برافروز

پژمرده ایم دلهارا با تش محبت بسوز هر چه

هستیم آشفته روی تو ایم و گسسته کوی

تو بیچاره ایم و آواره افتاده ایم پراه

و ناله فراتیم ولی در هوای تو اوج یافتیم قطراتیم

ولی

ولی در موج بزم تو شتافتیم این خفتگان را بیدار
 فرما و این آوارگان را بهوشیار این ستیاده گاه
 باختر را اختران خا و در کن و این گیاههای بی
 درختان بارور اگر چه با موران و لیلیم آناه
 سلیمان پر شمت سلطنت جلیل اگر چه با
 و گنه کاریم آناه تو بزرگوار و آمرزگار در
 استعداد و استحقاق نظر مفرما و در تعینات
 و قابلیت ملاحظه کن در فضل وجود خویش
 بر بیگانه و خویش نظر مفرما اگر موج در بای بخشش و

دیش

دیش اوج کیرد عالم آفرینش راستغرق نماید اگر
 انوار ساطعه خورشید آفرینش بدخشد ظلمات
 حالکه سیتات و خطیبات را بر تو می نمود نماید
 تجلی فضل ما، طورات و فیض اصل صبا را کس
 مزاج کا فور آن هر آلوده میرا پاک نماید و
 این سراسر افسرده و پرمرده میرا چاک بکشد
 افروخته و چالاک ای پروردگار این
 حروف معزده را کلمات تامات کن و
 این کلمات مجمله را آیات باهرات تاجج

بالله

بالغه کردند و رحمت سابقه حقیقت فائده شوند
 و نعمت سابقه مصابیح علی گردند و مفاتیح بوا
 تقی نجوم بدی شوند و رجوم نفس و هوای
 حقیقت فائده گردند و عروق و شرابین
 اشجار بوستان تو شوند و از نار گلستان تو
 ایخداوند مهستان این جمع پریشان هر یک
 از کشوری و بومی و مرزی و لغوری یکی شرقی
 و دیگری غربی یکی جنوبی و دیگری شمالی همچو
 این بجا گزارد ملک ادنی در شرف نقطه از شری

بعد از

بعد از بقاع علیا جمع فرموی امیدواریم که
 بفضل وجود و غایت و موهبت در
 نقطه از ملکوت اعلی جمع فرمائی تا کل فضل سده
 منتهی یاریم و نعمت فوز بقاء، فائز گردیم
 رب حق ذلک بفضلک وجودک ع ع
 هو الله

ای پروردگار در این کوثر عظیم سلطان مبین
 تجلی فرمودی و در حشر کبر سجال نور اشراق
 نمودی این قرن سلطان قرون و این عصر

نوبهار

نو بهار اعصار در جمیع شئون و چون جمیع
 جهات و مراتب این کور را امتاز از سایر ایام
 ظهور مظاهر احدیت فرمودی محض تدابیر
 خلاف و شقاق و قطع ریشه انشقاق و دفع
 شبهات و منع ارتباب در کتاب اقدس
 که ناسخ کل کتب و صف است بنص جلیل طبع
 حق را از باطل واضح فرمودی و جمیع مدعیان
 محبت را از ثدی عذرای کتاب اقدس
 بی حال بلبین عهد و یشاق پرورش دادی

و در جمیع الواح و صحائف متمسک بعهده ترا
 نوازش و ستایش نمودی و متزلزل و قسرا
 نفیرین و کموش فرمودی پس با بزم اعلا
 کتاب عهد را مرقوم نمودی و لوح میثاق را
 نگاشتی تا مجال شبهه و ارباب نماند و
 امر و مقرر امر الله چون آفتاب واضح و روشن
 باشد و هیچ نفسی نتواند رخنه نماید و در امر
 مبارکت که سبب اعظم اتحاد عالم و دافع
 اختلاف اعم است را که خلاف و نفاق

انکند

افکند و این میان عظیم را ضراب کند و این چیت
 ابھی را خاستان چنانماید حال نوهرسانی
 چند در فکر نقض ثبات افتادند و بخردانی چند
 در صد قلع و قمع این میان در سر بکله ایوم
 جا را تیشه بر ریشه ایمان و پیمان و امرت
 زنند و سیف بر هیکل عیاق روادارند
 در هر دقیقه اطلبی بر خیزند و بخانی وارد آرند
 و فریاد مظلومی بلند کنند الواحت را
 که بنص صریحیت مبین واضح و مشهود باو نام

خوبش

خویش معنی کنند و در جیب و بغل نهند و
 استدلال بر او ثبات و ثبات خود کنند
 و بر بندگان مطلوبانست استنای نمایند تیری
 نمایند که پرتاب نمودند سهم و سنائی نمایند که
 روانه داشتند طغی نمایند که نروند زخمی نمایند
 که وارد دنیا و روند اسی پروردگار تو اگای
 اسی آمرزگار تو مجا و پناهی اسی کردگار تو گوا
 دوستان ثابته گرفتارند تو نجات بخش
 و یاران راست مبتلایند تو رهایی ده عَلم

مبینت را بلند کن و ثعبان مبین را اجازت
 بخش تا از استین کلیمت بدر آید فاذا
 حی تلفف یا فکون والبها علی کل بیت
 علی عهد الله المحکم المستین ع ع
 هو الاهی

پاک یزدانا اگر چه دیوانه و بی لانه و آشیانه
 گشتم ولی سرشته کوی توأم و آفته رو
 تو مجنون و مفتون آنچالم و محزون و دهن
 از فراتم این مجنون شیدا ی بسینوا

سلاسل

سلاسل و زنجیری جز آن زلف نگین بخوید و این
 مفتون بسیر و سامان عقل و نهانی بغیر فویضات
 عشق نخواهد این جنون اگر چه جام جمیع فنون و
 پر سکون است لکن چون وقت مقتضی نه
 بفضل و عنایت قوتش را خفتی بخش که آن بخیر
 مبارک را نخلد و آن سلسله بیچ اندر بیچ را
 بجلی قطع نماید عقل و فرسنگ زیاده مانع از
 نشر نفحات مقبول و نه جنون پرفنون زنجیر
 شکن محبوب خدا یا اعتدالی بخش و توسطی

عنایت

غایت فرما در آیام مبارک شخصی بود مضمون محبت است
 امر فرمودند که این ابیات را در نماز قرائت و
 بلجن خوش تلاوت نماید ای عشق منم از تو
 سرگشته و سودائی و اندر همه عالم مشهور
 بشیدائی در نامه مجنونان از نام من آغازند
 ز این پیش اگر بودم سر و قدر دانائی ای
 باده فروش من سرمایه جوش من
 ای از تو خروش من من نایم و توانائی گرزنگیم
 خواهی در من نفسی دردم من مرده صد ساله تو

جان سحائی و البهاء علیک و علی
کل مضنون معتدل کریم ع ع
پروردگار اگر دگارا

ای یزدان من خداوند مهربان من
این فارس بیان یار دیرینه و دوستان
خاور زمین شیفته و آشفته روی تو اند
و سرگشته و گمشته کوی تو سالها می از
گمزان روی تابان تو بودند و در آتش مهر
سوزان تو پس درمی بگشا و بر تویی بخشا

۲۳
تا دله آسمان گردد و جانها گلستان شود
توانا تو بی سنا ع ع
هو الله

ای پروردگار این دوستان یاران تو
و سرست پیمان پیمان تو همه پرورده
آغوش بخشند و شیرخوارستان و شیر خدا
آفرینش اگر مستمند ولی هو شمنند
اگر ناتوانند ولی زورمندند چه که پوششید
تو یاور و مربانی در جهان کجسان سر بلند نما

و در ایوان یزدانی بجای بد در آنجمن بالا روئید
 فرما و در امید گشا و از بخش آسمانی بهره بخش
 شب تیره را روز فرما و روز نور و زرافروز
 کن تویی توانا تویی بنیا تویی شوا
 تویی بهیبت تویی مهیبت تویی ع
 هوایا بهی

پاک یزدانا این جمع را شمع عالم کن و این
 آنجن را گلزار گلشن محفلش را روضه ضیاء
 کن و مشرقش را مطلع انوار حرم از نفحات

نیکیش

شگینش شام عاکفین کوی دوست را معطر
 کن و از نسیم عنبرینش دلهای مهران حریم
 مقصود را مفرج نفوس را و فلق جناح حمیت
 خط فرما و قلوب را در صون جای حضرت ایدت
 جایی ده تا سید است افق ابھایت را از زن
 کن و موبت ملا اعلایت را شایان
 اگر چه کل طویر بی پروا بایم لکن در حد اتوات
 لانه و آشیانه داریم و بدرگاه احدیت
 پناه آریم و از تو عون و مدد میطلبیم و یار

و یاری

ویاوری جوئیم چون بخود گیریم خویش را از ذره
 کمتر و از پشه کمتر و پست تر باشیم و چون دریا
 بخش و عطای تر باشیم ذرات آفتاب نور بکه
 روشنتر شده کنیم ای بخشنده مهربان
 خطای این بنوا را بذیل عطا بپوش و جای
 این مدح و شایسته را تبدیل فرما بچهره وفا و عقل و
 بهوش نفوس را همتی دیگر عطا فرما و شوری
 دیگر در سر ما افکن تا عزت جاوید طلبند و
 لذت عالم جدید آهنگ عالم بالا کنند

وافی

وافق اعلیٰ جویند و بانجمن کبریا پویند و از
 ملکوت اعلیٰ فیض برند عالم ظلمانی نورانی شود
 و عرصه شیطانی ساحت رحمانی گردد خطه خاک
 فردوس برین گردد و گلشن فانی گلشن باقی شود
 تویی مقدر و توانا و شنونده و بیایع
 بهوالاهی

ای خداوند مهربان ماگنه کاریم و تو آمرزگار
 و ما تبه کاریم و تو عفو غفار هر چند موج گنه
 اوج گرفته است ولی بعفو و غفرانت معتدیم

و هر چند

و هر چند سیل عصیان در نهایت طغیان آید
 ولی بخشش و احسانت متوسلیم ای خدا ی پر عطا
 خطا پوش در باری رحمت بجوش آور و جام مغفرت
 بنوشان هر چند ظلمت ذنوب شدید است
 ولی مہ تابان مغفرت بس نیز ای خداوند این
 مستمذرا در ایوان بلند جای ده و ارجحند فرما
 و در فلک غفران اختر تابان کن و در سایه
 درخت امید مکن و ما وی بخش
 تویی غفور و توانا ع ع

بهوانند ای یار حقیقی دست شکرانه
 بساحت اقدس لبرگانه بلند کنسید و آغازین
 راز و نیاز نمایند که ای پروردگار ستایش
 و نیایش و شکر و پشش ترا سزاوار که موفق
 و مؤید بر ثبوت و رسوخ بر عهد و پیمان خود
 و قوت تمسک بر عرواده الوثقی بخشیدی
 هر پرده را از پیش دیده دریدی و هر حالی را
 از صراط مستقیم بر انداختی و هر مانعی را از
 مشاهده نور مبین سپردختی چشمها روشن فرمودی

و اما بنین

و ما بنین بر میثاقی را شمع انجمن کردی علم عهد
 در آفاق ام چنان بلند نمودی که هر پیر و برناو
 کودک و بزرگ و دانا و یار و اغیار و بیگانه
 و آشنا و ناتوان و توانا مجبور بر عتراف
 گشتند و مجال انکار بجهت نفسی باقی و برقرار
 نماند پس باید آن یاران با وفادر هر آن صید
 هزار شکر بدرگاه احدیت نمایند که باین بایند
 و توفیق و استقامت موفقی گشتند ع
 هو الله تعالی

پاک یزدانا خداوند مهربانا آوارگان گوی
 توایم مشتاقان روی تو و عاشقان
 خوی تو بیچاره ایم افتاده ایم ذلیلیم حیریم
 ضعیفیم رحمتی فرما و موهبتی عنایت کن از
 قصور درگذر و خطایای مپایان بپوش
 هر چه هستیم از توایم و آنچه گوئیم و شنویم
 وصف تو گوئیم و روی تو جوئیم و راه تو
 پوئیم تو خداوند مهربانی و مکنه کار بیرومان
 پس ای بر رحمت رشحاتی ای گلشن عنایت نقیض

این مکر موجب موجی و امی آفتاب غایت پر تو
 رحم فرما غایت کن قسم بجالت که بفرضات غایت
 و بغیر از آمال اعمالی نه مگر پرده ستارست
 بپوشاند و حفظ و حمایت شامل حال گردد
 و الا این ضعیف را چه توانائی که بخدمت پروردگار
 و این فقر را چه غنائی که با طعرت بگسترانند
 توئی مقدر و توانا تا یباید کن توفیق بخش
 این نفوس پشمرده را بر شحات ابر موهبت
 طراوتی غایت کن و این حیاتی مستند را

بشراکت

باشرافات شمس احدیت روشنائی بخش
 این ماهیان تشنه لب را بدریای محبت افکن
 و این قافله گامشته را بپناه احدیت دلالت کن
 لعل شکار را بعین هدایت دلالت کن و
 آوارگان را در پناه عزت ماوی بخش نشکار
 از سبیل موبهت بنوشان و مردگان را
 بحیات ابدیه زنده کن کور را ز اینما فرما
 و کر را ز اشنوا کن و گنگ را گویا نما و
 افسردگان را برافروز غافل را ز اشیار کن و

خسکارا

خستگار بیدار نما و معزور از امتنه در هر کار
توئی مقصد توئی بخشد توئی مهربان است اگر علم است
تعارف

ای پروردگار

خطبات این نفوس را عفو کن و سیئات
این ذلایل را ستر نما تو واقعی تو عالمی تو
مطلق تو آگاهی ما گنه کاریم ما خطا کاریم
ما غافلیم ما ذاهلیم تو عفو می تو غفوری تو
بزرگواری تو آمرزگاری انک انت التواب
استار ع ع

هوالبی

بهوالا بھی ای پروردگار ای آموزگار این
 امه موفات را با اولاد و احفاد بر عهد و
 میثاق ثابت و مستقیم فرما و بر پیمان محکم
 و استوار نما و از امتحان و فتنان محفوظ
 و مصون بدار و از مادون خود مستغنی و
 بی نیاز کن و در پناه عفو و غفران منزل و
 مأوی بخش و نور دیده اش و قلز کبدش را
 از هر شکلی و بلیه شدیده ربانی بخش و
 روح و جانش و پسر مرانش در کف دست

صیت

صیانت فرما تویی عفو غفور و راحم یوم التور
 ای خداوند این مادر و فرزند را در بکبوه جنت بھی
 ملجا و پناه ده و در جوار رحمت کبری بعد از عروج
 از عالم ادنی منزل و ماوی بخش انکانت
 الکریم المتعال ع

هو الله

ای یزدان من این خالق نورانیه نجوم
 بازغه افق بدایتند و جوشنازادر ملکوت
 احدیت روشن فرما و اشجار بوستان بخند

و الله اعلم

و استقامتد بفيض و ريزش باران غيايت در
 هر دمى تازه و زنده و پر طراوت و لطافت نما
 سرج عرفانند در انجمن عالم روشن كن و
 فارسان ميدان ثبوت و رسوخند بجوئ
 ملكوت اجمعى تا يديكن تشنگان با ديه آشتيان
 بر ساحل بحر الطاف وارد كن در هر دمى
 نصرتى فرما و در هر نفسى روحى بدم ايزم
 حقيقه غيايت قلوبشان را روح و ريجان
 بخش و از شميم رياض موهبتشان را

مقطر

معطر فرما توئی مقدر و توانا توئی کریم و مهربان
ع ع ع

هو الاهی

یا من تمسک بذیل المیشاق در این عهد که
انوار عهد شرق و غرب را منور نموده و نسیم
جان بخش مهبت یشاق حیات ابدیه با اهل اشرق
بخشیده و نفحات تقدیرش شام روحانیا
معطر فرموده اهل پیمان در نهایت سرور
و طربند و اهل ایقان در غایت جهور و جود
پس ای تابان توجه بمملکت انجمنی نماید و

مناجات

مناجات کنید که ای بخشنده و درخشنده
 و مهربان شکر تو را که شاهرا حقیقت نمودی
 و عنایت فرمودی و صبح روشنی طالع نمودی
 و فضای گلشنی و اسع بگسترده در ظل شجره
 اینا ماوی بخشیدی و بزم الست است
 و از جام میثاق سرست فرمودی و در زمره
 ثابتان این دوستان را محشور نمودی
 ای مهربان توئی مؤسس عهد و پیمان
 ای یزدان توئی بلجاء و پناه را سخنان

ای میان توئی نذل بخردان و مستقیم از قمر لزلان
هو الله

ای بنده دیرین یزدانی چه نویسم که در این
گوشه تنهایی مونس اندیم چشم شکبار و همدم
و قمر نیم یاد و دوستان آزاد و ابرار هر شام
خج و فرخ نمایم و هر باداد فریاد و مناجات
که ای پروردگار ای کردگار مهربان بنده
در اطراف و کناف متفرق و مشت و پرت
سرگردان بسیر و سامان در هر نفسی دایمی

کرفتار

کرفار و در هر یومی در بومی سرگردان بیا
 تو دلخوشند و بنابر محبت در آتش
 سرشته کوی تواند و آشفته روی و موی تو
 غایتی کن مرخصی نما که کل در ظل مدود و سایه
 خیمه محمود در تحت لوآ مقصود مجتمع گردند و بر
 آرائیک و سر متقابلین جالبس گردند و از
 کاس موهبت نوشند و از صبا آفتاب
 سرمست گردند توئی قادر و توانا ای پادشاه
 این سراجهای روشن را از ارباب امتحان

آفتان محافظت فرما و این طهور بال و پر
 گشته را در حدیقه فضل آشیانه بخش
 این بی نصیبانرا نصیب ده و این درنگانرا
 درمانی غایت کن توئی کریم توئی کریم
 توئی علیم ع ع
 بهوائه

ای مهربان جانان همه اعضا و اجزایم بر زبان
 ملکوتی بشکرو ستایش ناطق و به نیاز
 و نیایش پرداخته در بن هر موعنی بهوئی نعم

در سر هر کوئی نغمه فی بر آرم جانم فدای هر
 بنده دیرینت بهشتیم قربان آن ندای بخت
 چون از مشاهده بصر در عالم ناسوت محروم
 نمودی از ادراک بصیرت در جهان ملکوت
 مایوس مفر ما توئی بخشنده و مهربان غ
 هو الاهی

ای پروردگار ای مهربان این دوستان
 متکف است مانند و این یاران از ضرارت
 محبت شعله سوزان بیاد تو چون بحر چندان

و در آنجن توحید چون سراج و تاج هر یک
 موجی در بحر عنایتند و هر یک در جی زینالی
 هدایت در بحر گاه باولی آگاه بگردید و برآید
 و در شبانگاه بیا و جمالت بخوانند و بیامند
 توئی بخشنده و مهربان و توئی پائنده و
 رحمن ای بی نیاز مردگان را بیا مرز و
 باز ماندگان را بنواز در ماندگان را درمان شو
 و از ادگان را پناه و امان از قصور در گذر
 و ذنوبش را تو تباری تو آفرگار و لها حکیم ع

هو الاهی

هو الاهی امی مهربان یزدان من اینها را
 جان بخش و جانان بران و از زندان بان
 و بایوان آسمان در آرزو جهان خاک تنگ است
 بعالم پاک بیزنگ پروازده و عالم ترابی
 ظلمات نیست بجهان نورانی طیران بخش
 امکان نقص صرف نیستی محض است امکان
 وجوب مطلق جلوه و فیض بخش پستی بلندئی
 و مستندی را از چندی غایت فرما توده غم را
 جنت اعلی کن و گلشن دلهار احدیقه اجمعی ما

بیهوشانرا هوشی ده و خستگانرا بیدار نما و
 غافلانرا هوشیار کن و محرومانرا محرم اسرار
 نما و مجرمانرا منظر غفران کن و یائوسانرا
 امیدوار نما قرن عظیمت را بعایت قدیمت
 عزیز کن توئی مقدر و توانا توئی عالم و مینا
 اله ابھی

ای منجذبان جال ابھی در هویت قلب بجز
 محبت یاران پر موج و هیجان و از صبای
 مودت دوستان پر نشئه و سکران

آئی

آنی نیکگذرد مگر آنکه بخاطر آید و دمی نبرد
 مگر آنکه یاد شود درستان مقدس کمال
 تضرع و ابتهال نیاز میشود که ای قوی قدیر
 کل در قبضه قدرت اسیریم تو مجیر بودستگیر
 غایبی کن موتهی فرما ابواب فضل گشا
 و نظر الطاف افکن نیم جان بخش بفرست
 دلها میشتا و ازنده کن دیده مارارو
 کن وساحت دلها را رنگ گلزارو
 چمن نما بشارت بارواج ده و مست

بجانها بخش قوت قدیمه ظاهرها و قدرت
 عظیمه باهر طیور نفوسا در هوای دیگر پروا
 ده و مهرانا سوت را با سراسر ملکوت
 دما زن قدم ثابت بخش قلبا سخ
 عطا فرما ماگنه کاریم تو آموزگار ما بگد نیم
 تو پروردگار بیسرومانیم تو بجا و پناه
 بر نشرفخاست یاید کن برا علا کلمات
 توفیق بخش بیسرا سروزان کن بنیوانا
 گنج روان بخش ناتوانا را توانائی بخش

ضعیفان را قوت آسمانی ده توئی پروردگار
توئی آمرزگار توئی داور کردگار

ای مایان ابن مناجات را بحال تضرع و
ابتهال بدرگاه ملک ملکوت جلال بخوانند
و طلب نمایند کنسید امید از فضل قدیم
و روح جدید رب مجید آن است که این

مسئول استجاب گرد در عرع

هوالمشقق الکریم

الهی الهی تو بینا و آگاه می که بجای می پناهی جز

تو نجسته و بنجویم و بغیر از سبیل محبت رای
 نه پیوده و بنجویم در شبان تره نا امیدی
 دیده ام بصبح امید الطاف بنهایت روشن
 و باز و در سحر گاهی این جان و دل تر مرده
 بیاد جمال و کمالات خرم و دمساز هر قطره
 که بعواطف رحمانیت موفق بگریست یکبار
 و هر ذره می که بر توانوا رعایت مویند
 اقبابت در خشنده و تابان پس ای
 پاک یزدان من این بنده پر شور و شیدا

۵۰
در پناه خود پناهی ده و بردوستی خویش
در عالم هستی ثابت و مستقیم بدار و این مرغ
بی پروبال را در آشیان رحمانی خود بپر
شاخسار روحانی خویش مسکن و مأوی
عطا فرما ع ع

به واسطه

ای پروردگار این دوستان را در
بوستان غنایت و گلستان مروت
در کنار جوی ابراهیمت سروهای پر نضارت

و طراوت

و طراوت فرما و این اختران نورانیز درخا و درخا
 روشن و درخشان بنا و این تشکمان بادیه بجز انرا
 بر کجری پایان و اردکن و این گشتگان صحرای
 اشتیاق را بوشاق نور آفاق در آرتا در ظل
 کلمه توحید تجید تو مشغول گردند و در انجمن امکن
 سرمست جام تو شوند و در بزم الست هر یک
 قدحی بدست گیرد و در قص کنان و پاکوبان
 وجد و سرور آید و در شوق و شور نغمه افغان
 کند که محیر عقول و شعور گردد ای یار مهربان

ای پاک یزدان غایتی منا موہستی عطا فرما
 احسانی کن نایبیدی ده توفیقی بخش تابا پنجه
 رضای مبارک است موافق کردیم و موید شویم
 تویی مقدر و توانا و موید و دانا ع

هو الابی

ای پروردگار مستند انیم حتمی کن و قہرانیم
 از بحر غافلین بخش محتاجیم علایجی ده و لیلانیم
 عزتی بخش جمیع طیور و وحوش از خوان غنیمت
 روزی خوار و جمیع کائنات از فیض غایت

بہرہ

بهره بردار این ضعیف را از فیض جلیل محروم مفرما
 و این نا توان را از توانائی خویش غایبی بخش
 رزق یومی را را یگان ده و معیشت ضروری را
 برکتی احسان فرما تا مستغنی از دون تو گردیم
 و بکلی بیاید تو افیتم راه تو پوئیم روی تو نجم
 را از تو گوئیم توئی توانای مهربان و توئی راز
 عالم نهان و علیک التیحه و التهنات ع
 هو الابعی

ای خداوند بی نیاز این دلها را بر خویش

دماز

دسازکن و از بیگانه و خویش بی نیاز فرما
 از جام صبحی در صبح احدیت بنوشان و از
 جام الت سرست نما این بنگدن و اله
 و شیدای تواند و این شتاق آن شفته و
 پریشان تو سرگشته کوی تواند و پر جنبه
 در روی تو و گله آهوی تو در بیابان
 بجزان سرگشته و سرگردان هستم و در واد
 حرمان پریشان بدرقه غایت بفرست
 و پیک هدایت تابوئی از کوی تو بشام

درآید

در آید و پرتوی از رویت در کلبه اضران این
 حسرت زدگان افند ظلمت دیو سحر بنو تبیل
 گردد و کلخن جرمان گلشن احسان گردد تویی
 توانا و بینا و شنوای ع

هوت

ای خداوند تو آگاهی و دانا و بینا که آتی
 فراغت از یاد یارانت ندارم و بدون تو
 ایشان نفسی بر نیارم و بحر نقایشان آرزوی
 ندارم مجتشان باحتضان است و

نقایشان

۵۰
لقایشان سرت وجدان ایخداوند نکر
تو را که یاران را هوشمند فرمودی و
هرستند را از کفر هدایت بهره مند کردی
مواهب بیکران مبذول داشتی و
بخشش بی پایان شایان فرمودی هدایت
کبری را یگان بخشیدی و موهبت
عظمی ارزان نمودی پس این یاران را
در ملکوت بزرگوار فرما و بایکدی گردان
و مهربان فرما تا هر یک بجهت دیگری

جانشانی

جانفشانی یار و گویهر افشانی کند و میدان
 قربانی شتابد فیض رحمانی یابد و مواب
 آسمانی جوید و علیکم التَّحِیَّه و التَّسْلِیْمَ ع
 هو الله

پاک یزدانا کل گنه کاریم و تو آموزگار
 جمیع جامع عیوبیم و تو کاشف کروب
 گناه این عاصیان را در لوح محفوظ ثبت
 مفرما و از رِق منشور محو کن نظر با تحقّق
 و استعداد مفرما با پنجه شایان آستان

رحمانیت

رحمت است معالده فرما غفران صفت جلیل است
 و غفور و صفح از عظم لغوت انخدا و مذمید پس
 گناه این بچارگان بخش و از قصور این صیان
 در گذر ذنب این عظم غفور و گناه
 این بی پناه بر گزگز از کوه پر شکوه اول
 قصور این میر و سامان را بخش پس گناه هر صی
 نادان توئی بخشنده و مهربان توئی آفریننده و مستعان
 ع

هو الله

ای پروردگار این دوستان ایران تواند

و این

و این جمیع عاشقان پریشان تو بلجای جز
 پناه تو ندارند و ما منی بغیر از بارگاه تو نخواهند
 پس در فرما و عنایت و نصرت فرما و هدایت
 و آنچه رضای خودت است دلالت کن
 و بر امرت مستقیم و استوار بدار
 بیچارگانیم آوارگانیم در ماندگانیم فسرده
 پژمرده گانیم جانی بخش و روانی بده
 درمی گشاید گشایشی بنما سروسامانی بخش
 در دردمانی بنما زخم را مری کن و زهر را

شکری

شکری نما ظلمات را انوار کن و زحمت را
 راحت آشکار جز تو ندانیم جز تو بخوئیم
 جز نامت نگوئیم جز در بادیه محبت پناه
 مرحمت فرما غایت کن هدایت بخش
 انکانت القوتی اقتدیر ع ع
 هو الله

ای یزدان مهربانم قصورم چوق و
 عمل سبورم بوق گنه کارم بد کردارم
 غمگینم بی تمکینم بیچاره یم آواره یم گرفتارم

سکرام

ستمکارم سن غفور سن غفور سن
 سن صبور سن سن کاشف ظلام و مجرب
 الهی فضل ایله لطف ایله کرم ایله حمده
 معامله ایله گوگلری شاد ایله جانلری
 آزاد ایله احسانی مزداد ایله ع ع
 هو الله

اسی بزوان مهربان و بخشنده و درخشنده
 زمین و آسمان ما جمعیم پریشان تو مستقیم
 درویشان تو آوارگانیم بیچارگان و قنادریم

اشتهایان

آشفگان افسردگانیم پرمردگان در زمین
 درمانی بخش رنجوریم دوائی غایت کن
 افسرده ایم شعله ای ده پرمرده ایم لمعه ای
 بیفشان بیکانه ایم آشفگان پروانه ایم
 پرسوزش شمع و فافرا تشنه ایم و بخون
 دل غشته چشمه خوشگوار برسان و از
 آب حیات بنوشان و لوله در شهر لیداز
 و آشوبی در آفاق افکن تا دلهای حیران تو
 گردد و جابجایان تو عرعرا

هو الله ای پروردگار آمرزگاری و
 ای کردگار بزرگواری پس یار من شتافتا
 بهره فی از اشراق ده و عشاق روی بشنوا
 پرتوی ز دبر آفاق بخش او ارگان بادیه
 هجرانرا بحیرم وصال در آرد و ملکشکنان
 صحرای فراق را محرم وصال کن
 عاشقانرا از حرمان نجات ده و آشفته گانرا
 در بزم قرب سرو سامان بخش صامت
 ناطق کن و قانظانرا امیدوار فرما

بیگانگانرا

بیکامناز آشنا کن و محرومان را محرم راز
 فرما محمود از ابرافروز و منجمد از انبار
 محبت بسوز طریق بدی بنما و ابواب
 ملکوت ابھی گشا بنیان حسد و بغضا
 برانداز ایوان محبت و وفا بر افراز
 و بیچارگان را چاره ساز ایدلبر مهربان
 هر بینوائی سرگشته گوی تو و هر مرغ
 بی پروای گریه موی تو و هر گشته
 و سرگردانی ناظر بسوی تو و هر خسته

دلی تشنه جوی تو و جانیان هر چه غافلند
 ولی اگر گفتگوی تو ندانند و شناسند
 بخویند و بنویند ولی مستحق الطافند و سرور
 غایت و اعطاف ایگریم نظر باستعداد
 هر قسیم مفرما بفضل محمیم معامله کن و بنور
 مبین هدایت فرما یاران خویش را وری
 کن و عاشقان ملکوت جمال را بشمار
 وصال ده و دردمندان عشق را در مان
 دل و جان بخش هر یک از خدمت

آیات

آستان موفی کن و در زمره رستان
 در آرزو و از دوستان رستان کن
 توئی مقدر و توانا و توئی بخشند و بخشند
 و تابان

مواند ای پروردگار این جمع را شمع
 روشن فرما و نفوس را تائید کن رو بهار
 نورانی نما و خویهار گلزار و گلشن فرما جانها
 بنفشات قدس زنده کن و نفوس را بهید
 کبریا نفیس فرما بخشش آسمانی مبذول کن

و موهبت رحمانی شایان فرما و در کف
 حفظ و حمایت خویش محفوظ و مصون دار
 الطاف بی پایان شامل کن و غایات مخصوصه
 کامل فرما توئی دهنده و بخشنده و دانا
 ع ع
 هوته

خداوند مهربان! که دکانیم بنوا و طفلانیم در نشا
 فقر و قفا ولی سبزه جویا بر تویم و نهالها
 پر شکوفه بهار تو از رشحات سحاب محبت
 طراوتی بخش و از حرارت آفتاب موهبت

نشو

نشو و نما احسان فرما از نسیم حدائق حقائق
 لطافتی غایت کن و در بوستان معارف
 درختان پر برگ و باغ فرما در افق سعادت
 ابدی نجوم ساطع الانوار کن و در انجمن عالم انسانی
 چراغهای نورانی فرما پروردگار اگر بنوای
 هر یک شهباز و جعفران گردیم و اگر گزندی
 بگذازیم و بضر و زیان گرفتار شویم هر چه
 هستیم از تویم و بدرگاهت پناه آریم
 تویی دهنده و بخشنده و توانا ع ع

بنام

بنام یزدان مهربان

پاک یزدانا خاک ایران را از آغاز شگبیز
 فرمودی و شور انگیز و دانش خیز و گوهر ریز
 از خادش همواره خورشیدت نور افشان
 و در باخترش ماه تابان نمایان کشورش مهر
 پرور و دشت بهشت آسایش پرگل و گیاه
 جانپور و کسارش پر از میوه تازه و تر
 و چمنزارش رنگ باغ بهشت بهوش بنیام
 سروش و جوشش چون در بای زلف پُر

خزوش

خروش روزگاری بود که آتش دانه
خاموش شد و اختر بزرگوارش بچنان در زیر
روپوش باد بهارش خزان شد و گلزار
دلربایش خارزار چشمه شیرینش شوگشت
و بزرگان نازنینش آواره و در بدر هر کسودور
پرتوش تاریک شد و رودش آب
باریک تا آنکه در یابیخت بچش آمد
و آفتاب دهنش دردمید بهار تازه سید
و باد جانپور و وزید و ابر بهمن بارید و پرتو

آن

آن مهر پرور تابید کشور بجنبید و خاک کن
 گلستان شد و خاک سیاه رشک
 بوستان گشت جهان جانی تازه شد و
 آوازه بلند گشت دشت و کسار سبز و قهرم شد
 و مرغان چمن برانه و آهنگ بدم شدند
 هنگام شادمانیت پیغام آسمانیت
 بنگاه جاودانیت بیدار شو بیدار شو
 ای پروردگار بزرگوار حال انجمنی فراهم شد
 و گرد می همداستان گشته که بجان بپوشند

تا از باران بخشش بهره بیارند دهند و
 کودکان خرد را به نیروی پرورشش در آغوش
 هوش پرورده رشک دانشندان نمایند
 آئین آسمانی بیا موزند و بخشش یزدانی آشکار
 کنند پس ای پروردگار مهربان تو پشت
 پناه باش و نیروی بازو بخشش تا بآرزوی
 خویش رسند و از کم و بیش درگذرند و
 آن مرز و بوم را چون نمونه جهان بالا
 نمایند ع ع

بِهَوَالَتِهِ

اید لبر آفاق وای معشوق هر بندۀ مشتاق
 این نفوس بفضل و موهبت نفیسند و این
 اشخاص اهل اخلاص هر یک مایه تشنه
 بند و در غایت عطش آرزوی دریای تو
 نمایند و مرغان چمنستان بدایتند و بهیچ
 و تهلیل تو پر دارند مشتاقان روی
 دلجوی تواند و مقنومان خلق و خوی تو
 و شب و روز بجان و دل در جستجوی تو

و در آرزوی وصول شهر و کوی تو دلبر
 دلخارا بر باد دارا بامید وصال نوازش
 نما دلشینا بر جای وصال کام آنان را
 شیرین فرما کل را سرست باده سرور کن
 و از جذب و شوق و وله و شور ضیبت
 موفور بخش دلها غم کن و جانها بجان
 رسان بهر چند این جانند بجهان دیگر آگاه
 فرما و از نسیم گلشن ملکوت ایچی شاه معطر
 فرما قوت آسمانی بخش و قدرت ربانی ده

نطق فصیح غایت کن و بیان بلیغ بیا موز
 تا هر یک در این گلستان الهی مانند طهور آینه
 بلبابک حقائق و معانی زنند و آهنگ
 معنوی بلند نمایند ای خدای مهربان این
 موهبت ارزان فرما و این غایت شایان
 رایگان کن توئی مستعان و توئی متان
 لا اله الا انت الرب المعطى الکریم العزیز الوهاب ع
 هو الله

خداوند مهربان! که میارجم این جمهر ایشمع

محبت

محبت روشن ما و این نفوس انبشاث
 روح القدس زنده کن انوار آسمانی بخش
 و موهبت کبری مبدول دار تأییدات
 غیبیه برسان و مکاشفات روحانیه
 ارزان فرما دیده ما را بنور هدی روشن کن
 و دلها را بوضوئات آفتاب غبطه گلشن ما
 ارواح را بشارت کبری ده و نفوس را بجهت
 عظمی منقحر نما اسی پروردگار فقیرانیم گنج
 ملکوت ارزانی نما ذلیدانیم در ملکوت غیر فرما

بیروسانیم در پناهت ملجا و ماوی ده
 طالبانیم بالطف میپایان رهبری ساکنیم
 نطق فصیح بخش نبی قوتیم قدرت ملکوت
 احسان فرما پروردگارا آفرزگارا خطا
 بخش عطا بده گناه بیا مرز مارا آداب
 رحمانی بیا موز تویی دهنده تویی بخشنده
 تویی مهربان ع ع

هو الله

رحمانا جاکریم شرق و غرب از انوار مشرق

جمال

جمال نور است و شام روحانیان از نجات
 قدست معطر خداوند بندگان را در ظل عنایت
 پناه ده نادانان را بر اسرار حقیقت آگاه کن
 بیچارگان را بمجانی بخش و آوارگان را سر و ستان
 ده دلنمای شکسته را مسرور کن و مریض
 بال شکسته را پرواز ده تشنگان را از
 سبیل عنایت بنوشان و فقیران را از گنج
 ملکوت مستغنی فرما طفلان را در مهد عنایت
 پرورش ده تا ببلوغ برسند مریضان را

بدرمان آسمانی درمان جزنا تحت و عافیت نیاید
 خداوند اکور از اینا کن و کر از اشنو انما
 مردگان ازنده کن و پز مردگان را تر و تازه فرما
 نو میدار امیدوار کن و محرومان را بهر عطا
 سزاوار فرما توئی بخشنده توئی دهنده
 و توئی مهربان ای پروردگار بهر چندیم
 ولی تو قوی هستی و بهر چند فقیریم تو غنی هستی
 و بهر چند ذلیلیم تو عزیز هستی پس نظر بقوت
 مضرا بلکه با آنچه مقتضای غای مطلق و قوت

و قدرت

و قدرت تست ارزانی کن تویی حیم تویی

رحمن تویی بخشنده تویی مهربان

ع

بویته

پروردگار ایزدانا مهربانا این بنده تواز

اقصی بلاد شرق بغرب شناخت که شاید

از نجات عنایات مشامهای این نفوس

معطر شود نسیم گلشن هدایت بر این

ممالک بوزد نفوس استعدا و الطاف

تو یابند قلوب مستبشر بارات تو گردند

دیده ها

دیده نامشاهده نور حقیقت نماید گوشها از نوا
 ملکوت بهره و نصیب گیرد ای پروردگار
 دلها را روشن کن ای خداوند مهربان
 قلوب را رنگ گلزار و گلشن فرما محبوب
 بهیمن نفحات غایت بوزان انوار
 احسان تابان کن تا دلها پاک و پاکیزه شود
 از تائیدات تو بهره و نصیب گیرد
 این جمع راه تو پویند راز تو جویند رو
 تو بینند خوی تو گیرند ای پروردگار

الطاف بی پایان ارزان فرما کنج بدیت
 رایگان کن تا این بیچارگان چاره یابند
 تویی مهربان تویی بخشنده تویی دانا و توانا
 ع ع
 هو الله

بروردگار آموزگار این بندگانه پناه
 تویی واقف اسرار و آگاه تویی جمیع
 مایه جزم و تو مقتدر و توانا جمیع ماگنه
 کاریم و تویی غافل از نوب و رحیم و رحمن
 خطا را بسیار است ولی بحر رحمت تو

بی پایان

بی پایان عجزنا بسیار است و لکن باید
 و توفیق تو آشکار پس باید ده و توفیق بخش
 و ما را آنچه سزاوار درگاهت موقی ما و لها
 روشن کن و چشمه را بینما و گوشه را
 شنوا کن مردگان را زنده فرما و مریضا
 شفا بخش فقیر را غنی ما و خائف را امانت
 بخش و ما را در ملکوت خویش قبول ما
 و بنور هدایت روشن کن تویی مقدر
 تویی توانا تویی کریم تویی رحمن و تویی مهربان
 ع

هوت

پروردگار اهرابا اینجمن تو جبه بودارند
 مناجات بسوی تو نمایند در نهایت تضرع
 بملکوت تو قبل کنند و طلب عفو و غفران
 نمایند خدایا این جمعا محترم کن این
 نفوس را مقدس نما انوار هدایت تابان
 کن قلوب را منور نما نفوس را مستبشر کن
 جمیع را در ملکوت خود داخل فرما و در دو
 جهان کامران نما خدایا ما ذلیلیم عزیز فرما

عاجزیم

عاجزیم قدرت غایت فرما فقیریم از کثر
 ملکوت غنی نما علیم شفا غایت کن خدا
 برضای خود دلالت فرما و ارشاد کن نفس
 و هوا مقدس دار خدایا ما را بر محبت خود
 ثابت نما و بر جمیع خلق مهربان فرما موقوف
 بر خدمت عالم انسانی کن تا جمیع بندگانت
 خدمت نماییم جمیع خلقت را دوست داریم
 و جمیع بشر مهربان باشیم خدایا توئی مقدر
 توئی رحیم توئی غفور و توئی بزرگوار

پایان

بهتر

خداوند مهربانایا ای جمیع در ظل رحمت تو آند و
 این نفوس متوجه بملکوت تو خدا یا بندگانم
 کرم غایت کن فقرایم از کثر آسمانی بخش
 ما دایم بختنا بقاشیا دلالت کن
 ضعیفیم قوت آسمانی رسان فانی هستیم ببال
 بقادر آرم محتاجیم و منتظر یایید تو اگر غمت
 رسد قطره دریا شود ذره آفتاب گردد
 اگر از الطاف محروم ماند از هر چیزی بی بهره

و نصیب شود بر عنایت کن مرحمت
 فرما تا عالم وحدت عالم انسانی بلند نمایم
 و نورانیت آسمانی شرق و غرب را احاطه کند
 جمیع احزاب متحد شوند و حیات ابدی بپوشند
 و ترویج وحدت عالم انسانی نمایند و صلح
 عمومی انتشار دهند توئی کریم توئی معطی
 توئی مهربان ع

جوهته

پاک یزدانا بنیائی و شنوا و مقتدری و

توانا

توانا صید نبأ عظیم در جمیع اقایم منتشر
 و پرتو شمس حقیقت در کل افاق ساطع و باهر
 یاران در نهایت روح و ریحان و دوشین
 منجذب روی آمنه تابان زبانها بذكرت
 همدم و قلوب بنفحات قدس تبشر
 دمبدم رویا همه سوی تو و دلها آید
 کوی تو و جگرها تشنه جوئی ندای اسم
 عظمت زلزله در افاق انداخته و قوت
 کلمه امت علم بر بشرق و غرب فراخته

مقصدان

مقبلان کل در نهایت قبل و اقبال و موشا
 در کمال تضرع بمبکوت جمال پروردگار
 کل را تائید فرما و توفیق عطا کن تا سبب
 آسایش جهان آفرینش گردند و شرق و
 غرب را آرایش بخشند سبب الفت و اتحاد
 عالم گردند و خادم نوع بشر شوند جمیع
 اعم را بجان و دل دوست حقیقی گردند
 و کافه ادیان را در نهایت روح و روحان
 یار و حافی شوند ظلمات بیگانهی محو کنند

و آواز

و آواز گنجی در جهان نشنیده
 خداوند اکل را
 در پناه خویش نپاوه ده و با لطف بی پایان
 شادمان و کامران فرما توئی مقدر و توانا
 و توئی بنده و شنوای ع

هو الله

پروردگارا این اطفال را آنها لهای بی پایان
 کن و در حدیقه یشاق نشو و نما بخش و
 بفیض سحاب ملکوت ابھی طراوت و لطافت
 ده مهربانا طفل صغیرم بدخول در ملکوت

گیر درها

کبیر فرما در زمین آسمانی فرما ناستیم لاهوتی فرما
 ظلمتیم نورانی کن جسمانیم روحانے
 فنا و منظر فویضات ناقصا می فرما توئی مقتدر
 و مهربان رعاع

هو ٲٲٲ

ای پروردگار در کتب و صحف بو اطمینانیا
 اخبار فرموده ای و اسرائیل را بشارت داده ای
 و نوید بخشیده ای که روزی آید اسرائیل نوید
 امیدوار گردد و اسیر ذلت کبری عزت

ابدیۃ

ابدیه یابد انقوم پریشان در ظل رب انجود
 در ارض مقدسه سرو سامان یابند و اراقالیم
 بعیده توجه بصهبون فرمایند ذلیلان عزیز
 گردند و ستمندان توانگر شوند گمنامان
 نام و نشان یابند و مغضوبان محبوب جانیا
 شوند حال ستایش تو را که روز آن نشا
 آمد و اسباب سرور و شادمانی حاصل شد
 اسرائیل عنقریب جلیل گردد و این پریشان
 کجج مبدل شود نشم حقیقت طلوع نمود و

پرو

پر تو هدایت بر اسرائیل زد تا از راههای دور
 با نهایت سرور بارض مقدس ورود یابند
 ای پروردگار و عدویش آشکار کن و سلام
 حضرت خلیل را بزرگوار فرما توئی مقتدر و
 توانا و توئی بیسنا و شنوای دنا مع
 بنام آفریننده توانا

سپاس و ستایش خداوندی را سزاوار
 که آفرینش را بتوانائی خود از برهنگی نابودی
 ربائی داد و پویشش زندگی سرافراز بخشید

پس

پس کوهر پاک مرد را از میان افریدگان بـ
 گزید و او را پوشش بزرگی آرایش
 فرمود هر که زنگت خواهش از آئینه دل
 زدود سزاوار این پوشش یزدانی شد
 و خود را از بزرگی نادانی ربائی داد این
 پوشش تن و جان مردمان را بزرگترین
 مایه آسایش و پرورش است خوشا
 روز آنکه بیاری خداوند از آسایش کتی
 و آنچه در او است ربائی یافت و در سایه درخت

دانائی

دانی بیاسود آوای هزارستان کبر
 شاخاردوستی سریان است بگوش
 دوستان رسید پس فرمان شد که این
 بنده پانچ برخی از پرشهاب گشاید و آنچه
 از راز ما که نگارش آن شاید آشکار نماید
 در آن نامه دستند نگارش رفته بود که کدام
 از کیش آوران بردگیری برتری دارد
 در اینجا خداوند یگانه میفرماید میان پیران
 جدائی نهم چون خواست همه یکی است

و راز مکی کسان جدائی و برتری میان
 ایشان روانه پیمبر استگو خود را بنام
 پیمبر پیشین خوانده پس چون کسی بنیان
 این گفتار پی نبرد بگفته مانی شایسته پرد
 دانای نیار از گفته او لغزش پدیدار
 نشود اگر چه پیدایش ایشان در جهان کین
 نه و هر یک بر رفتار و کردار جدا گانه پدید
 و در میان خوردی و بزرگی نمودار ولی
 ایشان مانند ماه تابان است چنانچه او

هرگاهى بنمايش جداگانه پديدار با آنكه بهرگاهى
 او را كاهش و نيتى نه پس استه شده كين
 نه ميشى و كى است ولى جهان با پيدايش استه
 اينگونه رفتار است چه هرگاه كه خداوند
 بمانند پيمبرى را بسوى مردمان فرستاد
 بقتار و رفتارى كه سر او را نرود بود و خدا
 شد خواست يزدان از پيدايشى فرستاد
 دو خير بود نختين را نيدن مردمان از
 تيرگى نادانى و همنائى بروشنائى دانائى

دويم

دویم آسایش ایشان و شناختن و
 دانستن راههای آن پیران چون
 پزشکانند که سرورش گیتی و کسان آن
 پرداخته اند تا بدان یگانگی بیماری بیکدیگر
 چاره نمایند در کردار و رفتار پزشک
 جای گفتار نه زیرا که او بر چگونگی کالبد و
 بیماریهای آن آگاه است و هرگز مرغ
 بینش مردمان زمین بفرز آسمان دانش او نرسد
 پس اگر رفتار او و پزشک را با گزیده

یکان نه بسیند جای گفتار نه چه که هر روز
 بیمار را روش جدا گانه سراوار و
 همچنین پیران یزدان هرگاه که جهان را بخورشید
 تابان دانش درخشان نمودند بهر چه پیروا
 آن روز بود مردم را بسوی خدا و کینه خوانند
 و آنها را از تیرگی نادانی بروشنائی دانائی
 راه نمودند پس باید دیده مردم دانا بر راز
 درون ایشان نگران باشد چه که همگی را خوا
 یکی بوده و آن را بهمانی گم گشتگان و

آسودگی

و آسودگی در ماندگان است ای یاران
 مردمان را آگاهی نه بپوشید تا همگی را
 جابه آگاهی بپوشید و از بند تیرگی نادانی
 رهایی بخشید باز نگارش رفته بود
 که گروهی خود را پیشوایانسته آنچه بر از وی
 دانش سخن بجای آورند اگر چه خداوند
 بمانند چراغ خسر در برای مردمان فروخته
 و مایه راهنمایی ایشان ساخته ولی هیچکس نبی
 پرورش بجای نرسد چنانچه بچه شیرخوار

اگر

اگر پرورش نیابد ناچار آنچه سزاوارست
 خداوندگار گناه میفرماید هیچ چیز را بمیای آن
 هویدا نگردانیم پس مردم را از پرورش
 ناگزیر است و او را در بلندی و برتری انجا
 هویدانه هر چه شایسته برتری یابد و هر
 روز او را روشی جداگانه درخور
 ای خردمند اگر دانش مردم را اندازه
 هویدایشد پیروی را سزاوار بود پس باید
 کوشش نمود تا برتر از خود را جست و بفردمان

او رفتار کرد و چون ترازوی دانش
 سنجیده شود کسی را جز فرستادگان
 خداوند این پایگاه بلند نه از این روست
 که دانشوران بگفته پیمبران گرویده اند و
 ایشان را می‌رهای و همنامی بندگان یافته‌اند
 زیرا که دانش آنها را بی‌شی و کمی هویدانه
 اگر نخواهیم در این گفتار سخن گوئیم نامه بسته
 آید و خانه را تاب نوشتن نماند اگر در
 گفتارهای خردمندان بویژه جالینوس

دانشور

دانشور اندیشه نماید راستی این گفتار آشکار
 شود و دیگر در روش آئین داران با
 یکدیگر نگاشته بودند در فرمان تازه
 میفرماید با همه آئین داران بیگانگی و
 خوشنوی رفقا کنید همیشه فرمانها
 یزدان مرد مرا براه دوستی و مهربانی
 خوانده ولی مردمان برخی از آنرا پیروی
 ننموده و برخی از آنرا بکنار نهاده اند و
 بپندار خود پرداخته از گفتار پروردگاری

بهره مانده و از بهوشش کوش مردم دور
 شده پس اگر دانا میان زمین بیدیه بنشیند
 در گفتار جهان آفرین بنگرند و بهوش و
 دانش اندیشه نمایند ناچار بهمان آن پی
 برده از گفتنهای پریشان دیگران بگذرند
 و دیگر پرشش هضم را خداوند مهربان در
 فرمان خود پاسخ فرموده که پارسایان این است
 بناخواست کسی را در کیش در آوردن روا
 نه راستی از کثرتی جدا شده پس هر که

بیروان

یزدان گروید از دیگران چشم پوشید برین
 پروی یزدی از گرداب تیرگی رهایی یافت
 و هیچگاه مردمان را بنا خواست در آوردن
 کیش یزدان روا نبود هرگاه آفتاب
 جهان تاب یزدانی کیتی را روشن فرمود
 پس از چندی مردمان فرمانهای یزدی را
 فراموش نمودند و آنچه سزاوار نیست
 رفتار کردند چه اگر امر و کسی از پیروان آئین
 پمیری باده خورد پیدا است که بخواست آن

گوهر

گوهر پاک نبوده همچین در همه چیز با بگرید
 برخی فرمانهای یزدان را نفیصدند و بکار
 ناشایسته پرداخته اند ایدوستان
 کفته های پشیمان و چگونگی گذشتگان
 شایسته ایروز و فیروزیت مردمان را
 بیماری فرا گرفته بگوئید تا آنها را بان
 درمان که ساخته دست توانای پزشک
 یزدان است رهایی دهید
 باز چگونگی کیشها نکارش رفته بود خردمند

گیتی را

کیتی را چون کالبد مردمان دانسته چنانکه
 او را پوشش باید کالبد کیتی را هم پوشش
 داد و دانش شاید پس کیش یزدان جابده
 اوست هرگاه کهنه شود بجایه تازه او را
 بیاراید هرگاهی را روشن جدا گانه نروا
 همیشه کیش یزدانی با نچه شایسته آنروز است
 هویدا و آشکار دیگر در گفته های این دارا
 گذشته نگاشته بودند دانش ستوده
 از این گفتار های بهیوده دوری جوید ^{فرستاده}

یکتا

بختا مردم را بیکسان آفریده و او را بر همه
 آفریدگان بزرگی داده پس بلند می پستی و
 بیش و کمی بسته بکوشش اوست هر که
 بیشتر کوشد بیشتر رود امیدواریم که ازین
 دل بیاری باری ژاله بخش لاله دانش
 بروید و مردم را از تیرگی آلائش بشوید
 و بر حق پیر شهناک در نامه بود زبان خام
 پاسخ آن دلیری ننمود چه که امروز بسته
 آن نه تازی گوید نه هر چه دانسته گفته آید

ونه برگفته گاه آن باشد بخواست خداوند
 هرگاه که شاید بنکارش آن پردازیم
 هو الاهی الاهی

ای سرور هوشمندان آنچه بقلم
 مشکین نگاشتی خواندیم و باستان نزدان
 زبان ستایش گشادیم که پرتو خورشید
 آسمانی چنان درخشید که در دل های ایران
 سپیده امید دید و مرده رسید
 که امنی ایران دیرین بخوشید و بخروشید

و بگوید

و بگوئید و بشنوید که یزدان سر پرده پشینیان
 بر افراخت و پرچم فارس را بلند نمود
 و اختر ایران را زار و روشن کرد خزان گشت
 دی بر آید مابهار رسید و گلشن بگشاید
 دمید تا اسیران سرور گردند و بنویان
 رهبر هر میر و سامان سر و سامان جوید و
 لانه ویران ایران ایوان کعبه ان گردد
 کلبه دودمان دیرین بهشت برین گردد
 و آشیان مرغان اند و هگین گلگشت

دانشین

دلنشین پس باید سپاداش این بخش خداوند
 آفرینش کوشش نمود تا همه یاران در سراپرد
 یزدان در آیند و بزرگواری جهان آسمان
 رخ بگشاید تا روی زمین ایمنه صرخ برین
 گردد و جهان پستی پر تو جهان بالا گیرد
 ای یزدان پاک این بنده دیرین را
 اندوهگین مجواه شادمانی آسمانی بخش و
 فرزندان بدستاره روشن نما
 و گل گلشن کن سرور آستان نیا و فخر

جان بالا بر سر نه رویش را بدخشان و
 گوهرش ایفشان جانشرامشگار
 کن و دلش را گلزار نما تا بوی خوش
 جان پرور گردد و پر تور ویش افرون
 از ماه و اختر توئی مهربان و توئی بخشنده
 و توانا ای یار دیرین پرشش چند
 نموده بودی پرشش سخت این بود
 که چرا آئین پیران دگرگون گردد و روش
 و خشوران مانند بوقلمون مهر سر ایلینا

روشی

رَوشی بود و اختر عیویان را تابشی و سرور
 آزیان را فرمایش و مهر سپهر جهان بالا
 این و درخششی گفتار و کردار و آئین
 و رَوش و فرمایش هر یک دیگرگون بود
 این چه راز است نهان و پنهان زیرا
 باید فرمایش یزدان بر یک رَوش باشد
 تا بخشش آسمان رخ بگشاید انهی
 بدان که جهان و آنچه در اوست هر دم
 دیگرگون گردد و هر نفس تغییر و تبدیل جوید

زیرا

زیرا تغییر و تبدل و انتقال از لوازم ذاتیه
 امکان است و عدم تغییر و تبدل از خصایص
 وجوب لهذا اگر عالم کون را حال بر یک
 منوال بود لوازم ضروریه اش نیز یکسان
 میگشت چون تغییر و تبدل مقرر و ثابت
 روابط ضروریه اش را نیز انتقال و تحویل
 واجب مثل عالم امکان مثل محسوسات
 انسان است که در طبیعت واحده مداوم نه
 بلکه از طبیعتی بطبیعتی دیگر و از فراجهی به فراجهی دیگر

انتقال

انتقال نماید و عوارض مختلف گردد و این
 متوقع شود لهذا پزشک دانا و حکیم چادق
 درمان را تغییر دهد و علاج را تبدیل نماید
 بیده و بنیاط خطه کنید که انسان در شکم مادر
 خونخوار است و در ممد و گهواره شیرخوار
 و چون نشود و نما نماید بر خوان نعمت پروردگار
 نشیند و از هر گونه طعام تناول نماید
 زمان طفولیت را حکمی و دم شیرخوار را
 رزقی و سن بلوغ را اقتضائی و جوان را

توت

قوت و قدرتی و ضعف و پیری افتور و
 رهاوتی در هر درجه انسان را اقصائی و
 در دشت را درمانی و همچنین موسم صیف را
 اقصائی و فصل خزان را خصوصیتی و موسم
 دی را برودتی و وقت بهار را نسیم معتدل
 و شمیم معنبری حکمت کلیه اقصای این نماید
 که بتغییر احوال بتغییر احکام حاصل گردد و بتبدل
 امراض بتغییر علاج شود پزشکی دانای کل
 انسان را در هر مرض دوائی و در هر دردی درمانی

دهد و این تغییر و تبدیل عین حکمت زیرا
 مقصد اصلی صحت و عافیت است و چون
 علل و احوال تغییر دهد نادان گوید این دلیل بر سادگی
 حکمت است که دارای اول و ثانی و غیره را و اگر ناموفق بود
 در آغاز تجویز کرد ولی رنجور دانا از عیان نماید
 و بر وجود آن پیفزاید و این را بدان که
 این یزدانی برد و قسم است قسمی تعلق
 به عالم آب و گل دارد و قسمی دیگر بجهان جان
 و دل اساس این روحانی لم تغییر و

لم تبدل است از آغاز ایجاد تا يوم
 و تا ابد الابد بر کينوال بوده و هست و
 آن فضائل عالم انسانيت و اين حقيقتي
 دائمي سرمدی يزداني و روش و فريادش
 ابدی خداوند آفرينش است و قسمي از
 اين تعلق بحكيم دارد و آن بقضاي هر
 زماني و هر موسمي و هر درجه در سن تبدل و
 تغيير يابد و در اين کور عظيم و دور جديد
 تفرقات احکام جهماني اکثر بيت عدل را

چه اینکورا امتداد عظیم است و این دورا
 فحش و وسعت و استمرار سدهای بادی
 و چون تغیر و تبدل از خصائص امکان و
 لزوم ذاتی این جهان است لذا احکام
 جزئیة جسمانی باقتضای وقت و حال تعیین
 و ترتیب خواهد یافت اما اساس
 آئین یزدان را تغییر و تبدیل ننوده و
 مثلا خصائل حمیده و فضائل پسندیده
 و روش پاکان و کردار بزرگواران و قیام

نسکوهان

نیکوکاران از لوازم این یزدان است و
 این ابد تغییر ننموده و نخواهد نمود اما حکام
 جسمانی بسته باقتضای زمان در هر دور
 و کوری تغییر نمایند در این عهد و عصر که
 جهان جهانی تازه گشته و جسم امکان
 لطافتی و ملاحتی بی اندازه یافته است
 که احکام پیشین آن تمامه مجری گردد لا والله
 و از این گذشته اگر در ظهور مظاهر مقدسه
 این تازه تأسیس گردد جهان تجدید شود

و بهیكل

و به کل عالم در تیس تازه جلوه نماید جو
 پرکشش ثانی بدان که پیغمبران را از
 کتب و صحف مقصود معانی است نه الفاظ
 و مراد حقیقت است نه مجاز ماده است
 نه صورت گوهر است نه صدف
 آن حقیقت معانی کلّه که رهبر پیغمبران است
 یکی است و آن دستور العلّ کل لهذا
 فی تحقیقه بهر پیغمبری براسرار جمیع پیغمبران
 مطلق و لولفظ هر کتاب و رانده سخن

اورانشیده و آئین جهانی اورا سنجید
 زیراروش و سلوک و اسرار و خالق آئین
 روحانی کل یکیت پرشش سوم در
 خصوص تجبیر و کفین نفوس متصاعده الی الله
 سؤال نمودید که در کتب سماویة مختلف نازل
 کدام یک بجز است و کدام یک در
 و صحیح آئین پسین نسخ آئین پیشین است
 و چون بدیده بینا نظر فرماید ملاحظه می کنند
 که چنین است و اما سؤال چهارم

سؤال

سؤال نموده بودید که ارواح بعد از صعود اجسام
 در چه مقامی قرار خواهند یافت بدان که
 روح از حقائق مجرّده است و حقیقت مجرّده
 مقدّس از زمان و مکان است زیرا
 زمان و مکان از لوازم حقائق جسمانیّه و متجزّئات
 حقیقت مجرّده راجع زمانی و چه مکانی جسم و
 جسمانی نیست تا از برای او مکانی تعیین کنیم
 لا مکان است نه امکان جان است
 نه تن لطیفه البینه است نه کیفه جسمانیّه

نور است

نواست نه ظلمت جان است نه جبه
 از عالم بزدان است نه کیهان مکانش
 مقدس از اکنه و مقامش منزله امقام
 بلند است و مرتفع متعالی است و ممتنع
 کاخ عظمش را ایوان کیوان زندان است
 و قصرشید متعالیش را چرخ برین اسفل
 زمین و اما جده آلتی است از برای
 روح زیرا متحرک و مرکب و مکتب
 و منی و محسن روح است نه جبه گنهگار

و سیمای

و ستمگاری و خوشخونی و نیکوئی و نبش
 از جان و روان است نه تن ناتوان
 لهذا بهیچانکه عذاب و عقاب و سرور
 و اندوه و خزن و طرب از احساسات
 روح است کذلک پاداش و ثواب
 و عقاب و جزاء و مکافات که از نتائج
 اعمال حاصل راجع بروح است نه ببدن
 بهیچ تمیزی بجهت کشتن بیگناهی مؤاخذ
 نگردد و بهیچ تیزی بجهت زخم اسیری مفتا

نشود

نشود چه که آلت است نه فاعل محکوم
نه حاکم مقهور است نه قاهر و الباء علیک

هو الاهی الاهی

ای همین از خدا بخواه که چون ابرهمن
گوهر نشان گردی و چون صحن همین
گلشن یزدان شوی و گل و دریا
پروری نظر عنایت از ملکوت احدیت
شامل و دریای عطا پر موج و مقدس
از ساحل نامه ات خوانده شد و

مضمون

مضمون معلوم گردید در خصوص نامهای
 پیغمبران سؤال فرموده بودید که با وجود
 کثرت انبیاء در قرآن معدودی قلیل عبارت
 از هشت نفر مذکور حتی حضرت مه آ باد و
 زردشت مذکور نه و حکمت این چه چیز است
 بدان که در قرآن بیت و هشت پیغمبر بظاهر
 مذکور ولی فی الحقیقه کل مرموز زیرا
 از برای مظاهر مقدسه دو مقام است
 مقام توحید و مقام تحدید در مقام توحید

صفت

حقیقت واحد هستند در این مقام می
 فرماید لَا تَفْرُقْ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ مَثَلش
 مثل شمس است هر چند مطالع و مشرق
 متعدّد است و لکن شمس واحد است
 که مشرق و لائح از کل است در این مقام
 ذکر هر یک از انبیا ذکر کل است نام
 احمد نام جمله انبیاست و مقام دیگر
 مقام تحدید است و آن بحسب مرتب
 و شئون مظاہر مقدّسه است در

این

این مقام میفرماید بَلَّغَ الرَّسُولُ فَمَضَى بَعْضُهُمْ
 عَلَى بَعْضٍ مَثَلُ انْتِقَامِ مَثَلِ بروج است
 که آفتاب را در هر یک از آن تأثیر می‌خاص
 و در جاتی از حرارت مختلف است
 چنانکه آفتاب را در برج اسد نهایت حرارت
 حاصل و در برج دلو و حوت حرارت
 معتدل پس معلوم شد که ذکر بعضی از اینها
 عبارت از ذکر کل است در این مقام
 چیزی بخاطر رسد که مدام چنین است چرا

کفایت

کفایت بذکر یک نفس از انبیاء و بس
 حکمت ذکر بیت و هشت چه چیز است
 این معلوم است که نظر حکمتی بالغه الهی
 در زمان ختمی مابین روحی له الفداء و وقوعات
 دست میداد و بمقتضای وقت و مقتضای
 حال و وقوعات پیغمبران سلف نازل میشد
 و بیان میگشت لهذا ذکر بعضی پیغمبران
 و وقوعات ایشان نظر حکمت بالغه در قرآن
 عظیم شد و چون مقام نبوت مقام انجمن

و استفاضه

و استفاضه است و در عالم خارج مثال
 مجسمش کوکب قمر مکرم است و ماه را در
 دور فلکی بیت و هشت خانه محقق آتا
 حضرت مه آباد و حضرت زردشت در
 قرآن تلویحاً مذکورند و نفسی با بحال پی
 نبوده چنانچه اصحاب رس و انبیاء
 ذکر نموده و این رس رود ارس است
 و این پیغمبران ایشان متعدد بودند
 از جمله حضرت مه آباد و حضرت

زردشت

زردشت بود و اهباء هیکس ع

هوتنه

ای یاران عزیزان هر فردی را فرد
انسانی چون از خاور زندگانی در جهان
مستی سر بر آورد ناچار روزی در
باخترنیستی متواری گردد از آغاز ولادت
نشو و نما کند و از پستان زندگانی
شیر نوشین نوشد و در آغوش
ماز و نعمت پرورده گردد تا بدیده بلوغ

رسد

رسد و نهال آسار برگ و شکوفه نماید باروز
 گردد ثم لطیف بخشد روز بروز ترقی کند
 تا بدرجه کمال رسد پس از آن رو با نخط
 نهد روز بروز قوی تجلیل رود تا درخت
 کهنه گردد و از بار و برنی بهره ماند نیت
 بجای طراوت و لطافت زایل شود و
 افسردگی و پرمردگی رخ دهد بیفایده
 شود بدرجه رسد که دیگر امید نشو و نما و
 طراوت و لطافت نماند حال باید و میان

حقیقی

حقیقی تخم همان درخت را در بوستان بپاش
 تا دو باره بروید و نشو و نمکند و نهال
 بهمال شود و در نهایت تازگی و برازندگی
 و آزادی پرورش یابد و بخش جهان
 آفرینش در غایت لطافت و ملاحظت و
 حلاوت دوباره رونق قدیم و برکت
 دیرین حاصل نماید و هقان و آئین
 مجری نماید اما و هقان نادان بکوشد
 که آن درخت کهن را دوباره بنشو و نماورد

و این

و این متنع و محال حال در خان مبارکی
 چند در ایام سلف در این گلشن هستی و بوستان
 بخش الهی نشو و نما نمودند تا کمال است
 خویش را در حقیقت بنمودند و الطاف
 و بخش ایزدی جلوه نمود و آنچه باید و شاید
 از تأثیرات حقیقی و فضائل عالم انسانی
 ظاهر و عیان نمود درخت تنومند شد و
 شاخا امتداد یافت و بر جهان آفرینش
 سایه افکند و طوائف و ملل در ظل ممدود

آسایش

آسایش یافتند و از فواید طیبۀ آن پرورش
 جستند تا آنکه دور حیات منتهی شد بحد
 لازم گشت نهال دیگر از همان شجره مبارک
 آغاز نشو و نما نمود حال این درخت آسمانی
 و شجره رحمانی نتایج آن درختان فرخنده آسمان
 که در نهایت طراوت و لطافت و ماحبت
 و فیض و برکت در نشو و نماست و آنرا
 فائز افروز ممتد نماید و بار و برش بخشش
 آسمانی و موهبت رحمانی و کمالات

انسانی و آثار قدرت سبحانیت این
 نهال همان شجر است ولی نادانان گمان کنند
 که درختی دیگر است و ثمری دیگر بگمانند
 نه شجره الطاف خداوندی گانه این سهو و خطا
 جهالت است سخاوت است عدم درایت
 بی نصیبی است محرومیت منفوری است
 مغروریت باری مقصود نیست که احمقانه
 و گلشن آمل را پسیان نهال بهیالی در
 نهایت قوت و قدرت ارزشات

سحاب موهبت و حرارت شمس حقیقت
 و محبوب نسائم عزت ابدیه در نشو و نماست
 فیض ابدی و بخش آسمانی این نهال را
 دوباره در ایران نبات فرمود شایان
 شکرانیت است نزار و ارمنی و نیت است
 لائق حمد و ثنای حضرت احدیت است
 پارسیان را کوب لایع آمال نزار را
 در باختر افول متواری بود انجم زخا و
 عزت آسمانی در نهایت لمعان درخشان

و اما بان

و تابان گردید و در جدید رسید حیات
 تازه حاصل شد آن بهار روحانی که از هزار
 سال با جلال منتقل می‌باشم تا بستان فخرین
 و مرستان گردیده بود دوباره آن بهار
 در نهایت طراوت و لطافت با سپاه
 بخش خداوند آفرینش در دشت و صحرای
 ایران خیمه برافراخت و نهایت آمال و
 آرزوی پاسبان حاصل گشت که
 آن بیدلان سخن گو کو آن مرغان چمن نیکو

کو

کو آن تذروا بگلشن ایزدی کو آن طوطیان
 شکر شکن پرسی بچند ته اندک اندک پی
 بگلشن بردند و در این شاخار آهنگ
 آواز و شهنواز نمودند امید چنان
 که غلغلہ در زمین آسمان اندازند و ولولہ
 باوج اعلی رسانند و زلزله در ارکان سائر
 اقالیم فکینند تا عزت ابدیہ یاران نیاکان
 در بازماندگان ظاهر و آشکار گردد و سروری
 پیشدادیان در دودمان کیانیان آشکار

و عیان شود پس ای یاران پارسین
 هنگام شادمانی است و دم کامرانی و دو
 رحمانی و بخش آسمانی خوشا بغیر زانی
 که از باده موهبت الهی سر مست شوند و
 قدح بدست گیرند و رفیق کنان و پاکوبان
 و کف زمان در این میدان بشکرانه خلدند
 یگانه پردازند و بگردار و رفقار و گفتار
 این نهال بیبال را آساری کنند ای
 یاران پرسی آفتابستی پرتو الطاف

بر جمیع

بر جمیع اطراف زد جمیع طوائف و ملل را
 نصیب از غایت و موهبت بخشید کل را
 در سایه بخشش جهان آفرینش در آورد و فرمود
 همه بار یکدارید و برگ یکشاخار این خمیه
 وحدت عالم انسانی و عمومیت بشری است
 که بلند فرموده این اساس متین را چنان
 قوی و زرین و متین بنیاد کرد که در الواح
 بصیرت تعلیم داد که دشمنان را دوست نگرید
 بدخواهان را از خیر خواه دانند بیگانه گان را آشنا

لکھارید

کمارید و دور از نزدیکی شمرید و جمیع
 ملل را پیوند خویش خوانید دیگر دشمنی در
 میان نه که مقابله و خصومت لازم آید و بعد از
 و پاداش قیام کرده بسته صد بسته
 دائماً مظاهر رحمت باشید در حق بیگانه
 و خویش و تو انگر و درویش حتی
 بدخواه و بدکیش خیر اندیش باشید
 این است وصایای الهی این است
 تعالیم آسمانی جانان خوش باد ع

هو الانجی

هوالمجبی

ای پاسبان بلند آشیان سالک
 دراز است و دهرهای بیمار که از حواد
 روزگار و وقایع لیل و نهار در گوشه
 پز مردگی خنزیده و در حفره افسردگی آرزو
 و طپسیده بودید در نهایت شدائد
 و ممنوع از مهر عواند بودید حال ابر
 بخش پروردگار بلند شد و فیض و بارش
 بیمار مبذول داشت و پرورش

گوهرهای

کوهرهای جانهای ایران در آغوش صدف
 مهر حضرت مهربان پر دخت شما اگر کوهر لبها
 خوشی و شادمانی نماید و اگر مرغان چمن پرور
 آغاز بانگ و نوا کنند بال و پر بجا
 و با تشیای بلند یزدان دل بندید آفتاب
 سپهر یزدانی از خاور مهر و مهربانی درخشد
 و پرتوی در نهایت روشنی بر جمیع جهان
 انداخت بنیایان شادمان شدند
 و کوران آغاز آه و فغان کردند بانگ

سروش

سروش بگوش هوش بشنود و آواز
 راز از چرخ رخشان گوش کنید اکنون
 روز بیداری است و هنگام هوشیاری
 زنده دلان در خوشی و شادمانند و
 مردگان در اندوه و نادانی اکنون هنگامی
 است که نیاکان را شنود کنید و جان
 و روان را بهبود نمایند جانها مان شادمان
 ع ع
 هوته

ای یار مهربان نامه شمار رسید و بر مضمون

اطلاع

اطلاع حاصل گردید مکتوب ناطق بود و
 دلیل بر نورانیت قلب از اشراق صبح صادق
 جناب امین نهایت ستایش از شما و
 جوانان فارسیان نموده اند که الحمد لله در
 گلشن فارسیان نهالهای بهیامی بهنیت
 طراوت و لطافت در نشو و نماست و
 در غایت ثبوت و استقامتند اگر کرد
 باد آرزایش آفرینش را احاطه نماید این اشجاء
 بهنیت استقامت مقاومت کنند من

نیز

نیز شهادت میدهم که چنین است امروز
 اجبای پرسی در نهایت صدق و راستی
 دوستی طلبند صلح و آشتی جویند حق پرتی
 کنند و بر جهان و جهانیان چنین بفشانند
 لهذا مقرب درگاه جمال مبارکند و مقبول
 عتبه مقدسه سوال از آیام حضرت
 زردشت نموده بودید در توارنج در این
 خصوص اقوال مختلفه است هیچیک
 شایان اعتماد نه آنچه حقیقت است این است

که

که آن کوکب نورانی در بین حضرت موسی و
 حضرت عیسی طلوع نمود یعنی تقریباً هفصد
 پنجاه سال بعد از موسی و ایزد اکتی و مابعد
 اکتی الا تضال المبین ولی اوفات را
 اجمیتی نه آن نیز نورانی نیز اشراق بود و
 برخاور و باختر بر تواند اخت در هر زمان
 و در هر مکان طلوع کرده باشد زمان و
 مکان را حکم در عالم جسمانی بود نه جهان الهی
 علی الخصوص زمان که امر استعاریت عالم

وجود سرمد است یعنی یک روز بی بدایت
 و نهایت است این از منتهی باعتبار
 حرکات و ظهور و غروب کواکب است
 روز و ماه و سال ثبوت دارد ولی وجود ندارد
 یعنی سال و ماه و ایام ثابت است ولی وجود
 ندارد مانند جهات نظیر شرق و غرب و
 جنوب و شمال ثبوت دارد ولی وجود ندارد
 و علیک السلام، الاهی ع
 هوته البغیر ناری هر چند الآن چه چه تحریر نتوانم و

فرست

فرست ندارم مع ذلک مختصر جواب بمقدم
 میگردد تا بدانی که در این باب چه قدر
 عزیز و در نزد عبد الهی است چگونگی
 درگاه کبریا معروف از فقره فی که در
 کتاب اوستا مندرج سوال نموده
 بودی پس بدان که مقصد از عبارت
 این است که بار خدا خداوند عالم را
 همه انجمن را شاه بهرام و رجاوند را
 دستور پوشوتن را پیغمبر اشید را

اشید را

اشید ما را اشید ربومی را سیتانرا
 کیخسرو پادشاه را دین زرد دشتی را
 آفرین و ستایش و نیایش باد و صون
 و عون و عنایت از آنان طلبیم و سدرسته
 جویم زیرادلسان فارسی کلمه را اداة
 تخصیص است و این یک معنی از معانی
 راست و معانی دیگر نیز دارد اما از
 علم نجوم مرقوم نموده بودید آنچه منجمین را
 الیوم تصور است یعنی استنباط اخبار آتیه

از

از اوضاع نجوم او نام محتم است ولی
 قواعد نجوم موجوده از سایر جهات مضبوط است
 نه استنباط اخبار آتی اما حقیقت قال
 این است که در این فضای مقناحی بسبب
 اجسام نورانی حتی جزئیات کونی مانند اعضا
 و اجزای بیکل انسان با یکدیگر مرتبط است
 و تعلق تام دارد یعنی بیکل عظیم عالم را
 بیکل صغیر انسان قیاس نمایند چگونه
 اعضا و اجزای کلیده و جزئیة انسان

بایکدیگر مرتبط و متعلق است. همچنین در ارکان
 و اعضا کائنات این حقیقت و ارتباط
 واقع است مختصر ذکر شد و اما قضیه
 اجنه و غول و آل آنچه در کتب آسمانی نازل
 معنی دارد و آنچه در افواه عوام جمیع
 اودام محض است مراد از اجنه نفوس
 خسیه است که ایمان و یا انکارشان ظاهر
 و مشهود نیست حضرت اعلی میفرماید
 اَجْنَمِنْ سَجَنَفِیةٍ نَارِ النَّفْثِ و اما غول و

آل مقصد از آن نظام غفلت و ضلالت
 و آنچه حکایات و روایات که در این خصوص می
 شنوید جمیع معانی دارد ولی آنچه عوام
 میگویند یا مشاهده مینمایند ایضاً او نام است
 و شاید در نظرشان محترم میگردد اما امر سئو
 ذبح حیوانات سؤال نموده بودید چون چاره
 از عالم جاد و فانی شود بعالم نباتی آید پس ترقی
 کند و چون نبات از عالم نباتی فانی گردد
 ترقی نماید بعالم حیوانی در آید و چون از عالم

حیوانی

حیوانی فانی شود بعالم انسانی آید ترقی کند مبنی بر
 این حکمت است که خوردن گوشت مباح گردید
 با وجود این شفقت و رحمت انسان چندان نشود
 از هیچ حیوان نیست ولی این نظر بر جم و مروت
 نه حکم الهی حکم الهی همان است که در کتاب منصوص
 باختصار مرقوم شد از عدم فرصت معذور دارید
 یارب و فاجاب حاج آقا محمد را بنهایت شنباق
 نجات ابدی ابھی ابلاغ دارید و علیک
 البھاء الالبھی ع

هوائیه

اثبات برپاین مکتوب مرقوم ملاحظه گردید
 و مقصد مفهوم شد سؤال از حرکت و سکون
 اشیاء منوذه بودید که باراد حق است یقیناً
 زیرا مدد وجود از فایض الوجود است اگر بوجود
 امداد از حق نرسد کائناتی از کائنات بحرکت نیاید
 ولی مقصد و مراد این نیست که جبری در میان است
 بلکه مراد این است اگر مدد منقطع شود جمیع کائنات از
 حرکت بزمانند مثلاً اگر مدد روح از اعضا و اجزاء

هیکل

هیکل انسانی منقطع گردد از برای هیچ عضوی
 حرکتی نماید و لکن این حرکت برضایت و خواهش
 نفس است نه روح است چ بسیار واقع که
 روح تقدیس جوید و جان جان طلبد و لکن
 نفس آثاره مسلط شود و انسان را بحرکتی مبتلا
 نماید که سبب کدورت روح شود در اینجا
 که ذکر میشود لَا حَرَكَةَ وَلَا كَوْنًا إِلَّا بِإِذْنِهِ
 اما سُدَّ رُؤْيَا که مشاهده نمودی همین است که
 دیدی وَإِنْ جُنَدْنَا لَهُمُ الْمُغَالِبُونَ البتّه

جناب

جناب این ابر بر آن دوش اینر غالب گردد
 و آن دوشخص نفوس هستند که بمعارضه و مجادله
 بحق پردازند اما سده حرف ثالث
 این را در خاطر داشته باشید عاقبت ظاہر
 خواهد شد این رؤیا مطابق واقع است
 و علیک الباء الابی

ع ع

بعون الله و تائیده و توفیقہ برانعام این مجموعہ مبارکہ
 موفق گردید البعد لا حصر الفانی علی اکبر المبدأ لیود و یم

